

توسعه قضایی

دکتر حسین میرمحمد صادقی*

وصف این واحد دانشگاهی، و دانشجویان علاقه‌مند این دانشگاه را از برخی از همکارانی که این افتخار نصیب آن‌ها می‌شود که به این مرکز دانشگاهی رفت و آمد داشته باشند، شنیده بودم.

با وجود این که اولین باری است که خود من خدمت شما می‌رسم، اما با توجه به همان توصیفی که دوستان کرده بودند، مهر این گروه و این واحد دانشگاهی به دلم نشست و در واقع این توصیف باعث شد که بنده با وجود برنامه‌های مهم‌تری که داشتم، از جمله سفر رئیس قوه قضائیه کشور و نزوئلا به اصفهان که من هم باید همراهشان بودم، ترجیح بدهم که در این جمع علمی حضور پیدا کنم. در این‌جا واقعاً جای این شعر سعدی است که می‌فرماید:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل

بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

موضوع بحث، «توسعه قضایی» است. توسعه قضایی یکی از شعارهایی است که ظرف یکی دو سال اخیر در کنار «توسعه سیاسی» مطرح شده است، و بسیاری از ابعاد آن برای ما روشن نشده که منظور از توسعه قضایی چیست. چه چیزی باید در

* متن سخنرانی دکتر حسین میرمحمد صادقی، سخنگوی قوه قضائیه که در تاریخ ۸-۱۳/۱۰ در دانشگاه آزاد اسلامی نراق ایراد گردید.

جامعه اتفاق بیفتد، تا بتوانیم بگوییم از نظر قضایی توسعه یافته هستیم؟ توسعه به معنای حرکت از وضع موجود به سمت مطلوب است و هر چه ما به مطلوب‌هایی که برای خود ترسیم می‌کنیم، نزدیک‌تر شویم، توسعه یافته‌تریم. حالا اگر حرکت از وضع موجود به سمت مطلوب در بعد قضا و قضاوت اتفاق بیفتد، می‌توان نام توسعه قضایی را به آن اطلاق کرد.

چه کنیم که از نظر قضایی کشوری توسعه یافته باشیم؟

اولین نکته، مسئله «قانونمندی» و «قانونگرایی» است، که در بسیاری مواقع تنها در حد یک شعار مطرح می‌شود. خیلی از ما واقعاً قانون‌نگران نیستیم؛ یعنی زمانی قانون را به عنوان یک شعار مطرح می‌کنیم و از آن سخن می‌گوییم که به نفع مان باشد، و زمانی فریاد قانون‌گرایی سر می‌دهیم که به نفع ما به کار نرفته باشد و این حتی در افرادی عادی هم مشاهده می‌شود و تنها بحث مسئولان نیست که فقط آن‌ها این مشکل را داشته باشند.

در سخن گفتن از دیگران انتقاد می‌کنیم که «قانون‌گرا» و «قانون‌مند» نیستند و به قانون احترام نمی‌گذارند، ولی خودمان هم به قانون احترام نمی‌گذاریم و نهایتاً اگر خیلی احترام بگذاریم ممکن است قانون را رعایت کنیم، اما در مقابل قانون شکنی دیگران احساس مسئولیت نمی‌کنیم و این کار، ساختن جامعه را مشکل می‌کند.

در کشورهای خارجی بسیاری از مردم علاوه بر این که خود، قانون را رعایت می‌کنند، وظیفه‌ای هم برای خودشان قائل هستند که نسبت به کسانی که قانون شکنی می‌کنند واکنش نشان دهند. البته منظور از واکنش، عکس‌العمل فیزیکی نیست ولی دست‌کم اعتراض می‌کنند و بی‌اعتنا نیستند.

بنابراین اگر شما در خیابان یک شهر غربی رانندگی کنید، ولی مقررات راهنمایی و رانندگی را رعایت نکنید، مثلاً بدون راهنما زدن به سمت راست یا چپ بپیچید، یا ببخود خط عوض کنید و یا به هر شکل دیگری قانون شکنی کنید، بقیه مردم مثلاً با «بوق زدن پی در پی» به شما عکس‌العمل نشان می‌دهند. اگر آشغالی داشته باشید، جرأت نمی‌کنید در خیابان بریزید؛ چون همه به شما چشم غره می‌روند و در واقع اعتراض خود را با ترش‌رویی و اخم کردن به شما نشان می‌دهند، یعنی همان دستور اسلامی که پایین‌ترین درجه نهی از منکر است. خود همین، جلو

خیلی از تخلفات را می‌گیرد، چون نمی‌توان برای هر فرد جامعه یک مأمور تعقیب و انتظامات قرارداد تا با متخلفان برخورد کنند.

ریختن آشغال در خیابان، در خیلی از کشورهای غربی جرم است و مجازات دارد. اما این مجازات خیلی اوقات اجرا نمی‌شود. اما آن چیزی که بیشتر باز دارنده است، این است که این فرد وقتی این تخلف را انجام می‌دهد مورد اعتراض مردم قرار می‌گیرد و این اعتراض برای او قابل تحمل نیست.

در کشور ما یک نوع بی‌اعتنایی به مرز قانون مشاهده می‌شود؛ مثلاً اگر شما در یک اتوبوس عمومی که جزء اموال عمومی است، نشسته باشید و کسی هم در کنار شما نشسته که صندلی‌ها را با چاقو پاره می‌کند، خیلی اوقات برای خود رسالتی قائل نیستید که به او تذکری بدهید، گاهی اوقات شاید حتی با حالت بی‌اعتنایی لبخندی هم بزنید که او را جری‌تر کند و این، آمار تخلفات را بالا می‌برد.

مثلاً یکی از مشکلات شرکت واحد اتوبوسرانی تهران این است، که هرگاه مسابقه فوتبال در استادیوم آزادی برگزار می‌شود، چندین میلیون تومان خسارت به اتوبوس‌های شرکت واحد وارد می‌شود. نکته مهم این است که همه چندین هزار نفری که برای تماشای فوتبال به استادیوم می‌روند، متخلف نیستند، اما بسیاری از آن‌ها در برابر قانون‌شکنی دیگران بی‌توجهند. اگر ما این بی‌اعتنایی را کنار بگذاریم و همه قانون را رعایت کنیم و نقض قانون از طرف دیگران را تذکر دهیم، این، گام بسیار مؤثری در جلوگیری از قانون‌شکنی دیگران است.

البته برای این که احترام به قانون را در اذهان ایجاد کنیم، یک سری مسائل لازم است: یکی این که قانون، ثبات نسبی داشته باشد؛ یعنی قانون باید در اذهان مردم چیز خطیری جلوه کند که به آسانی در معرض تغییر و تحوّل قرار نمی‌گیرد. اگر قانون مدام تغییر کند و به شکل دیگری درآید، خود همین از حرمت قانون در اذهان مردم می‌کاهد، و ما در این زمینه خصوصاً در این چند سال اخیر مشکلات اساسی داشته‌ایم که قوانین ما به سهولت در معرض تغییر و تحوّل قرار می‌گرفت، به گونه‌ای که گاهی اصول زیر بنایی آن هم تغییر پیدا می‌کرد و هر روز براساس یک شعار، قوانینی وضع می‌گردد و چند سال بعد دوباره بر خلاف آن، قانون دیگری وضع می‌شود و این تبعاً قداست قانون را در اذهان مردم خدشه‌دار می‌کند.

وقتی سیاست‌ها به این صورت باشد، یعنی خیلی زود تغییر و تحوّل بکنند، و اصولی نباشد که این اصول همیشه لایتغیر باقی بماند و قوانین هم بر مبنای این اصول خیلی زود دستخوش یکسری تحوّل نشود، این طبعاً مشکل ایجاد می‌کند. حالا بعضی‌ها خودشان تغییر موضع می‌دهند و این از عجایب دنیای سیاست است. اما قوانین نمی‌تواند به این شکل در معرض تغییر و تحوّل قرار گیرد؛ مثلاً طرفداران اقتصادی دولتی طرفدار اقتصادی آزاد بشوند. در کشورهای غربی که نظام‌ها تثبیت شده است، ممکن است حزب کارگر در انگلستان کنار برود و محافظه‌کاران روی کار بیایند، در امریکا جمهوریخواهان کنار بروند و دموکرات‌ها روی کار بیایند، اما به هر حال اصول زیر بنایی ثابت است؛ این‌گونه نیست که حزبی بیاید و بگوید که من می‌خواهم ممنوعیت ورود و خروج سرمایه و یا محدودیت ارزی بگذارم یا اقتصاد را از حالت آزاد خارج بکنم. در عین حال در تغییر دولت‌ها و افراد، تنوعی هم که مردم به دنبال آن هستند تضمین می‌شود، اما اصول مشخص و مسائل زیر بنایی مشخص است و با تغییر افراد این اصول خدشه‌دار نمی‌شود.

اخیراً مجمع تشخیص مصلحت نظام کاری را انجام داده که سیاست‌های کلی تعیین شود و واقعاً مشخص بشود که سیاست کلی ما چیست. ما بالأخره باید یک بار برای همیشه مشخص کنیم که در این کشور طرفدار چه اقتصادی هستیم: اقتصاد آزاد، اقتصاد بسته مارکسیسمی و نظام شوروی سابق یا نظامی بینابین؟

در مسائل قضایی و حقوقی و سایر مسائل هم وضع به همین شکل است؛ اگر قوانین بر مبنای اصول تنظیم شود، دیگر به آسانی قابل تغییر نیست.

ما باید مشخص بکنیم که آیا در مسائل قضایی معتقد به ترجمه کتاب‌های فقهی و وارد کردنش «طابق النعل بالنعل» و کلمه به کلمه در قانون هستیم، یا نه، معتقدیم که این‌ها در پرتو اجتهاد پویا باید به گونه‌ای در بیاید که با وضعیت جهان امروز هم سازگار باشد. ما باید مشخص کنیم که آیا معنا دارد که در قانون دیه، «حَلَّةٔ یمانی» یا درهم و دینار باشد؟ یا همان وقت باید این را تشخیص می‌دادیم که چیزی به نام حَلَّةٔ یمانی در جهان امروز وجود ندارد و بنابر این معنا ندارد که در قانون، دیه از جنس ۲۰۰ حَلَّةٔ یمانی یا از جنس درهم و دینار ذکر بشود.

طبعاً جهان در حال پیشرفت است و تحوّل و تغییر قانون نیز گریزناپذیر است،

اما این ثبات نسبی منوط به ایجاد ذهنیت در مردم است که قانون قداست دارد. اگر در خیابان کسی به کتاب مذهبی ما بی احترامی بکند طبعاً بسیاری از ما به او تذکر می دهیم و با او برخورد می کنیم و حداقل با او تشرویی می کنیم؛ چرا در مورد قانون چنین وضعیتی در اذهان مردم ایجاد نشده است و در مورد قانون این قدر بی اعتنائیم؟

شاید این مبتنی است بر فرهنگ چند هزار ساله که معمولاً مردم قانون را ابزاری در دست قدرتمندان می دیدند برای سرکوب افراد ضعیف، و معمولاً خودشان را در وضع قوانین دخیل نمی دانستند، یا بر می گردد به مسائل دیگر. به هر حال یک چیز کاملاً دیر پا است. این، نیازمند بررسی است، باید به این مشکل بپردازیم تا نسبت به قانون تقید ایجاد شود.

البته شاید قوانین، کارشناسانه نیست. پارلمان، بنابه طبیعت خود، سیاسی است. پارلمان‌ها صبغهٔ سیاسیشان معمولاً بر صبغهٔ قانونگذاریشان می چربد و نمایندگان مجالس قانونگذاری طبعاً آدم‌های خیلی متخصصی در امر قانونگذاری، قانون نویسی و تشخیص نیازها نیستند. بنابراین ما باید در کنار پارلمان، نهادهایی داشته باشیم که قوانین را کارشناسانه وضع بکنند؛ یعنی حداقل پیش نویس آن را طراحی بکنند و به پارلمان بدهند، تا بر اساس آن توصیه‌ها قوانین را وضع بکنند. و الا اگر این قوانین از خود پارلمان نشئت بگیرد، معمولاً چیزهای خوبی از کار در نمی آید و سابقه هم این را نشان می دهد.

مثلاً نمایندگان محترم مجلس پیش نویس طرحی را دربارهٔ وضعیت چک تهیه کردند که مورد بحث فراوان است. این جائب در تحلیلی که از این طرح داشتم، در این طرح ۳ الی ۴ ماده‌ای ۳ الی ۴ تعارض و تضاد مشاهده می شود. یعنی یک ماده چیزی را می گوید و ماده بعد درست خلاف ماده قبلی را مطرح می کند، که هر دانشجوی حقوق اگر به این ماده نگاه بکند، دقیقاً متوجه این تعارض و تضاد می شود. چطور نمایندگان مجلس چنین طرحی را به عنوان پیش نویس تهیه کردند که از یک طرف می گوید به محض ارائه به بانک باید پرداخت شود، و از طرف دیگر می گوید اگر پرداخت نشد، دارنده تحت عنوان کلاهبرداری قابل تعقیب است.

شما در ماده قبل گفته‌اید بانک ملزم به پرداخت وجه چک است، آن وقت در

ماده بعد می‌گویید اگر پرداخت نشد، بانک گواهی عدم پرداخت صادر می‌کند و به دارنده می‌دهد، دارنده می‌رود و به عنوان کلاهبردار صادر کننده را تعقیب می‌کند این قانون بعداً به همین دلیل و شاید به دلیل درخواست بانک مرکزی معلق ماند.

من نمی‌خواهم از مجالس قانونگذاری انتقاد بکنم، می‌خواهم بگویم شاید این تا حدی ناشی از طبیعت کار باشد. لذا در بعضی جاها در کنار این‌ها برخی نهادها مسئول بررسی قوانین و ارائه پیشنهادها هستند؛ مثلاً در انگلیس نهادی به نام Law Commission (کمیسیون حقوقی) کارش این است که تمام قوانین رازیر چشمان تیزبین خود دارد. هر جا اصلاحی لازم است بررسی می‌کند و کمیسیون‌های مربوط، اصلاحات را انجام می‌دهند و همه مردم می‌دانند اگر حرفی است باید در کمیسیون بزنند. هر جا قانون جدیدی وضع می‌شود، این‌ها بررسی می‌کنند. الآن آن‌ها دو قانون خیلی اساسی در حال بررسی دارند که در نظام قضایی انگلیس تغییر و تحوّل ایجاد می‌کند. یکی این است که یک قانون جزایی مدون (Penal Code) داشته باشند، در حالی که حقوق انگلیس مبتنی است بر نظام Cammon Law و یکی هم قانون قراردادهاست، که بسیار از مسائل حقوق قراردادها (Contract Law) دادها یا مبتنی است بر Cammon Law یا بر قوانین متفرقه دیگر. این‌ها باید تحت یک کد و قانون واحد قرار بگیرد. وقتی قانون از این کانال رفت، طبیعی است که تخصصی‌تر تهیه می‌شود. لذا دستگاه قضایی هم معتقد است که تهیه قوانین قضایی بنابر تصویب قانون اساسی، از حقوق و اختیارات رئیس قوه قضائیه است، چون علاوه بر این که قانون اساسی این را می‌گوید، مصلحت هم همین را اقتضا می‌کند. معمولاً وقتی لایحه‌ای جنبه قضایی دارد، قضات بهتر می‌توانند برای آن، پیش‌نویس تهیه کنند تا وزرا؛ یعنی کسانی که جزء کابینه دولت هستند و ممکن است در این خصوص متخصص نباشند. به هر حال اگر قوه قضائیه هم این‌ها را تهیه کند کافی نیست و باید چنین نهادی ایجاد شود و باید در آن، افرادی از سایر قوا نیز عضو باشند؛ چون خیلی از مواقع ممکن است لایحه اصلاً قضایی نباشد بلکه لایحه‌ای باشد که تخصص‌های دیگر را هم بخواهد.

قانونی که به این شکل کارشناسانه تصویب می‌شود باید خوب هم اجرا بشود. این، قانونمداری را تقویت می‌کند، ولی متأسفانه در حال حاضر کارشناسانه نیست.

هر سازمانی هر مشکلی داشته باشد، گمان می‌کند می‌تواند با تصویب یک قانون و مخصوصاً قانون کیفری و جزایی و پیش‌بینی وصف مجرمانه برای عملی، مشککش را حل بکند؛ مثلاً وزارت بازرگانی می‌پندارد واردات فلان کالا باید ممنوع باشد، فوراً لایحه یا قانونی را تنظیم می‌کند و از طریق دولت به مجلس می‌فرستد که مثلاً اگر کسی این کار را بکند، مجرم است و باید حبس شود.

در ایام انتخابات عده‌ای دیوارنویسی غیر مجاز دارند و در مناطق غیر مجاز یکسری شعارهایی روی دیوارها می‌نویسند. فوراً قانونی وضع می‌کنند که هر کس به طور غیر مجاز دیوارنویسی کند، فلان قدر مجازات می‌شود، و به این توجه نمی‌کنند که آیا سازمان زندان‌ها زندان دارد، و آیا قوه قضائیه قاضی دارد که با این حجم زیاد پرونده‌ها رسیدگی بکند؛ حال بگذریم از این که تبعات زندان چیست و تکلیف خانواده زندانیان چه می‌شود.

یک دید کلان‌نگر که فارغ از نیازهای خاص هر سازمان و نهاد و تشکیلات، به طور کلان به مسائل نگاه می‌کند و بالأخره قانونی را حداقل پیش‌نویس یا تنظیم می‌کند، باید دقت شود این قانون که به شکل کارشناسانه تصویب شده و طبعاً ثبات هم پیدا می‌کند، خوب هم اجرا بشود.

از این تغییر و تحول‌ها در لوایح قضایی دیده می‌شود. یکبار دادسرا حذف می‌شود دوباره می‌گویند دادسرا خیلی چیز خوبی بود. یکبار ماده ۱۲ قانون صدور چک در سال ۷۲ ملغی می‌شود که بر اساس آن بعضی از چک‌ها جنبه کیفری نداشت، مثل چک و عده‌دار، چک تضمینی، چک مشروط و چک سفید امضا و چک بدون تاریخ، یک‌دفعه می‌گوییم تعداد چک‌های بلامحل زیاد شده، و دلیل آن این است که صادرکنندگان به امید ماده ۱۲ چک را صادر می‌کنند، بنابراین ما باید ماده ۱۲ را تغییر دهیم و ماده ۱۲ به ماده ۱۳ تغییر پیدا می‌کند. دوباره می‌گویند این قانون پرونده‌ها را زیاد کرده لذا دوباره بر می‌گردیم به قانون قبل از سال ۷۲. واقعاً دلیل این که چک بلامحل زیاد شده را نباید در وجود ماده ۱۲ دید، که اگر تکلیفش معلوم گردد و کنار گذاشته و این معافیت ملغی شود، امید داشته باشیم که تعداد چک‌های بلامحل کم شود. این بر می‌گردد به یکسری مسائل اقتصادی و ارتباطات اقتصادی و این‌هاست که باعث می‌شود بعضی از چک‌ها برگشت بخورد. تا وقتی

که این مشکلات و معضلات را حل نکرده‌ایم، نمی‌توانیم امید داشته باشیم که چک بلامحل کم شود.

قانون، بعد از تصویب کارشناسانه باید به خوبی اجرا شود و اگر اجرا نشود، جایگاهش را از دست می‌دهد. یعنی مردم باید احساس بکنند که اگر در قانونی برای عملی و صف مجرمانه و مجازات تعیین شد، این قانون حتماً اجرا می‌شود و راه فراری هم ندارد. و الا اگر عملی جرم شناخته شود و اجرا نشود، قانون در اذهان مردم یک چیز خفیف و غیر قابل توجه جلوه‌گر می‌شود.

جرم باید چیز خطیری باشد. مثلاً جرم کاپن‌فروشی که هر روز و به آسانی انجام می‌شود و دلار فروشی که سر چهار راه‌های اصلی تهران صورت می‌گیرد، این، کم‌کم اهمیت جرم و این را که نباید نزدیک چیزهایی شد که جرم تلقی می‌شود، در اذهان از بین می‌برد.

بنابراین وقتی قانون چنین بود باید حتماً اجرا شود. حتی از نظر بعضی از مکاتب حقوق جزا و بعضی از افراد مثلاً به عقیده نویسنده رساله جرائم و مجازات‌ها - که جناب آقای دکتر اردبیلی آن را ترجمه کرده‌اند - آنچه بیشتر جنبه باز دارنده دارد، پیش از آن که سختی عقوبت‌ها باشد، حتمیت در اجرای آن است؛ یعنی این که مردم بدانند مجازات حتماً اجرا می‌شود، این مهم‌تر از آن است که کیفری سخت باشد، اما هزاران راه فرار از آن در اذهان مردم وجود داشته باشد. مثلاً وقتی کسی بخواهد از چهار راه عبور کند، اگر بداند در صورتی که از چراغ قرمز عبور کند افسری هست که او را پانصد تومان جریمه می‌کند، جنبه باز دارنده‌اش بیشتر از آن است که جریمه عبور پنج هزار تومان باشد ولی هزاران راه فرار از آن وجود داشته باشد.

در اوایل انقلاب گاهی اوقات برخی می‌گفتند قاضی باید به نفع مستضعفین رأی بدهد و کار بکند. این حرف به همان دلیل غلط است، و اولین ردکننده این حرف، خود قرآن است. زمانی که برادری می‌آید پیش داوود(ع) و مسئله‌ای را مطرح می‌کند و درخواست می‌کند که میان آنان به حق، داوری کند. می‌گوید برادر من ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم. ضمن این که با من تندگویی می‌کند و می‌گوید این یک گوسفندت را هم باید به من بدهی. البته این که این موضوع برای امتحان حضرت داوود(ع) بوده است، خود یک مسئله‌ای تخصصی است. به هر حال

داوود هم بدون این که ببیند برادر دیگر چه می گوید، کار او را تقبیح کرد و گفت: او خیلی به تو ظلم کرده که نمی تواند ببیند که تو حتی یک گوسفند هم داشته باشی. بعد متوجه شد که از این آزمایش الهی سرفراز بیرون نیامده و این که یک نفر ۹۹ گوسفند دارد و دیگری یک گوسفند، به آن معنائیست که حق با فردی است که صاحب یک گوسفند است.

قاضی باید ببیند مبنای قانونی چیست تا بر اساس آن تصمیم بگیرد. قضاوت در داستان حضرت داوود(ع)، نمونه یک قضاوت عاطفی است.

از سوی دیگر، شکوه و جلال یکی از متخاصمین هم نباید قاضی را به این رهنمون بکند که به نفع او رأی دهد. چون یقه دیگری چرکین است، چون لباسش مناسب نیست، چون سخنش را نمی تواند درست بیان بکند، چون جایگاه اجتماعی و اقتصادی مناسبی ندارد، پس به ضررش رأی بدهیم، این نادرست است و عکسش هم نادرست است. یعنی به یقه نگاه کنیم، اگر یقه او چرکین و جزء طبقه مستضعف بود به نفع او رأی بدهیم، ولی اگر جزء طبقه ثروتمند است، رأی را که به ضررش صادر کنیم، خیلی به جایی بر نمی خورد به ضررش رأی بدهیم. این ارتباطی به قاضی ندارد. بلکه باید دولت یک نظام اقتصادی ابداع بکند که فرد فقیر از فقر خارج بشود و نهادهایی باشند که به او کمک کنند و کسی که بی دلیل ثروتمند است، دولت قوانین مالیاتی ای وضع بکند که از داشتن ثروت به ناحق جلوگیری شود. اما قاضی باید با قانون سر و کار داشته باشد و آن را به خوبی و آن گونه که هست اجرا بکند، جز در مواردی که خود قانون به قاضی اجازه می دهد، مثل کیفیات مخفیه و کیفیات مشدده که دست قاضی باز است گاهی آن ها را در نظر بگیرد. اما در سایر موارد قاضی مبنای کارش باید قانون باشد و بر اساس آن حکم کند. اگر چنین شد و قوانین ثبات نسبی پیدا کرد، همه می توانیم روابطمان را تنظیم بکنیم. کارگر می داند حقوق و وظایفش چیست، کارفرما می داند، کارمند می داند، رئیس اداره، استاد دانشگاه، دانشجو و بالأخره همه می توانند روابطشان را بر اساس قواعدی که در قانون آمده تنظیم بکنند و طبعاً می توانند برای کارهایشان برنامه ریزی هم بگذارند. یک بحث این است که قانون باید در جامعه نهادینه بشود، و همه، از فرد عادی جامعه تا بالاترین مسئول کشور، واقعاً در محدوده قانون روابطشان را تنظیم کنند.

وزیر نباید تصور کند اگر پشت چراغ قرمز بایستد، کسر شأن اوست و مردم می‌گویند عجب وزیر بی‌عرضه‌ای است. اگر همه توی صف ایستاده‌اند، من هم بایستم مردم می‌گویند عجب وزیر بی‌عرضه‌ای است، خیلی ما احترام نمی‌گذارند؛ در صورتی من می‌توانم احترام داشته باشم که از در مخصوص وارد شوم! باید احساس بکند قانونمندی، قانونمداری و احترام به قانون می‌تواند او را محبوب قلب‌های مردم بکند.

مسئله دیگری که در نظام قضایی باید فکری برای آن کرد، موضوع تشریفات است. تشریفات ما در رسیدگی‌هایمان کم شده است. تشریفات یعنی همین ظاهر، در حالی که ما در ایران خیلی از مواقع، به تشریفات زیاد اهمیت می‌دهیم، و این طبعاً خلاف است. مثلاً اگر مسئولی بخواهد جایی برود چند تا ماشین به صورت اسکورت در اول و آخر باشند و چند موتور سوار نیز او را همراهی کنند. اما تشریفات در محاکم پسندیده است. استاندار، فرماندار، شهردار و... هر چه اتاق کارشان ساده‌تر باشد بهتر است، اما قاضی لزوماً این‌گونه نیست. قاضی در یک حدی باید شکوه و جلال از اتاقش نمایان باشد.

در کشورهای خارجی دیده می‌شود که در اتاق فلان مسئول اجرایی در فلان کشور اروپایی واقعاً همه چیز خیلی ساده است، بر خلاف آنچه ما فکر می‌کنیم. گاهی اوقات حتی خود او چای می‌ریزد، بدون این‌که ابدارچی وجود داشته باشد. اما وقتی به دادگاه می‌رویم دیگر این‌طور نیست. ساختمان دادگستری در خیلی از کشورها، سنبل جلال و ابهت و شکوه است و یکی از مناطق جذب توریست است. اصلاً توریست‌ها می‌آیند که ساختمان دادگستری را ببینند. معماریش بهترین معماری، بنا، بهترین بنا.

چرا این‌گونه است؟ کشوری که در خصوص مسئولان اجرایی بنایش عمدتاً برسادگی و برخورد ساده است، وقتی می‌آییم در دادگاه دادگستری می‌بینیم خیلی جلال و جبروت دارد و به گونه‌ای است که فضایش ما را می‌گیرد و مبهوت می‌کند. مثلاً در دادگاه‌های انگلیس و بعضی از کشورها، همه قبل از قاضی وارد می‌شوند و سرجایشان می‌نشینند، و کلاً جایشان مشخص، منشی دادگاه جایش مشخص، هیئت منصفه جایش مشخص، اصحاب دعوا، متهم، شاکی و تماشاچی‌ها، همه

جایشان مشخص است. وقتی سکوت کامل حاکم شد، قاضی وارد می‌شود. قبل از ورود قاضی دستور بر پا داده می‌شود. قاضی با شکوه و جلال وارد می‌شود و پشت میز می‌نشیند، تا اجازه نشستن به افراد ندهد کسی نمی‌نشیند و قاضی با یک تعظیم اجازه نشستن می‌دهد. وقتی نشست یکدفعه همه با هم نمی‌نشینند، بلکه در طول دادگاه همه به آرامی می‌نشینند.

از لحاظ لباس، شنلی که قاضی می‌پوشد و موهای مصنوعی که روی سرش می‌گذارد برای این است که اگر سن قاضی هم خیلی نباشد مردم وقتی نگاه می‌کنند یک نوع جا افتادگی نسبت به او احساس بکنند که قاضی یک وزانتی دارد تا در نتیجه مردم بیشتر از او حرف شنوی داشته باشند. در یک چنین مکان موقعیت و سیستمی اصلاً قاضی نمی‌تواند، فاسد بشود. فرضاً این قاضی انسان بدی است و می‌خواهد رشوه بگیرد، چطور رشوه بگیرد؟ اصلاً راه تماسی برای او با مردم وجود ندارد که بتواند فاسد شود و رشوه بگیرد؛ چون وقتی قاضی وارد می‌شود همه نشسته‌اند و جایگاه قاضی سه‌الی چهار پله بالاتر است.

حالا این را مقایسه کنید با دادگاه‌های ما، بدترین ساختمان‌ها، بدترین جاها، کم پرسنل‌ترین تشکیلات، تشکیلات دادگاه‌هاست. یک نفر تعریف می‌کرد از یکی از مجتمع‌های قضایی که قاضی آن، پشت میز رنگ و رو رفته‌ای نشسته بود که یکی از پایه‌هایش شکسته و او چهار تا آجر پیدا کرده و زیر پایه میز گذاشته بود تا میز لق نخورد و بتواند پشت میز، کارش را انجام بدهد. می‌گوید با خود گفتم اتفاق افتاده ولی دوباره بعد از یکسال به آن جا رفتم دیدم وضعیت به همان شکل است.

این واقعه در مجمع قضات مطرح شد، یکی از قضات گفت: این خیلی خوب است، من دنبال همان چهار تا آجر هستم، ولی پیدا نمی‌کنم. این واقعاً مشکلی است که باید به آن پرداخت.

در بعضی از شهرستان‌ها قاضی باید خودش پشت در بیاید و ارباب رجوع بعدی را صدا کند. و در بعضی شهرستان‌ها قاضی بعد از پایان کارش باید بیاید گوشه خیابان بایستد و با تاکسی به خانه‌اش برود و در شهرستان‌های کوچک این خیلی مشکل‌زا است.

یکی از قاضیان تعریف می‌کرد که روزی، سوار تاکسی متهم خودم شدم. این

خیلی مشکل ایجاد می‌کند، هم از جهت فساد و هم از این جهت که دیگر برای قاضی حرمتی باقی نمی‌ماند و واقعاً نمی‌تواند آن‌طور که شایسته و بایسته است حکم بدهد و همه را تحت اقتدار خودش قرار دهد.

به این مسئله باید رسید آن هم با این شغل پر در دسر و مشکل‌زا، مسئولیت دنیوی یک طرف، مسئولیت اخروی یک طرف، از طرفی هم حجم عظیم پرونده‌ها که بعضی شعب به ۳۰۰ الی ۴۰۰ پرونده در ماه رسیدگی می‌کنند. همچنین مسائل جنبی را باید به جان بخرند. مشکلاتی که گاهی ممکن است برای خانواده‌هایشان ایجاد شود به خاطر احکامی که صادر می‌کنند. حملاتی که به ایشان می‌شود. برخی قاضیان پشت میز قضاوت کشته شدند و برخی از طرف قاچاقچی‌ها بعداً مورد انتقام قرار گرفتند. به این‌ها باید توجه کرد. این مسئله ملی است، مسئله نظام و بالأخره مسئله قوه قضائیه است.

اگر من کنار بنشینم و بگویم فلان حکمی که فلان قاضی صادر کرده مبتنی بر بیسوادی است، این کار برای بنده که نه با آن فشار کاری و نه آن معضلات و مشکلات مواجهم، کار آسانی است. اما باید کاری بکنیم که مشکلات حل بشود و الا انتقاد کردن صرف هنر نیست؛ مهم این است که آستین بالا بزنیم و هر کدام به سهم خود، بخشی از مشکلات کشور را حل بکنیم.

به هر حال ما از امکانات این کشور استفاده کرده‌ایم، متعلق به این کشور هستیم. مردم این کشور به گردن همه ما حق دارند. ما باید از توانایی‌های خود برای حل مسائل مردم استفاده بکنیم. اگر این کار را انجام دادیم قطعاً موفق خواهیم بود؛ ولی اگر فقط در فکر حل مسائل خودمان باشیم، نهایتاً ضربه‌اش به خودمان خواهد رسید.

به هر حال این مشکلات، مشکلات ملی است. مشکلاتی که خیلی وقت‌ها سر نخش بیرون از قوه قضائیه است. مثلاً در مسائل اداری - مالی قوه قضائیه استقلال ندارد؛ دولت باید به قوه قضائیه کمک بکند که مشکلات پرسنلی و مالیات حل بشود. اگر چنین شد به نفع همه است و قوه مجریه از وجود یک قوه قضائیه مقتدر قطعاً سود بیشتری خواهد برد.